هُواللّه-ای عين الاحباء و زين الاودّاء. حمد کن خدا…

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



# هُواللّه

ای عين الاحباء و زين الاودّاء.[[1]](#footnote-1) حمد کن خدا را که نهايت سياحت يعنی خاتمة المطاف فاتحة الالطاف گشت و مرقد مظلوم آفاق و نيّر اشراق را در نهايت اشتياق طواف نمودی حال مانند دريا بجوش و خروش آ. و عزم مدينه عشق کن و در آن ديار در نهايت مهربانی با يار و اغيار سلوک فرما و با آشنا و بيگانه بمحبت رفتار کن. هر بيمار را طبيب غمخوار شو و هر عليل را بهترين پرستار فقرای موافق و مخالف را گنج روان باش و ضعفای داخل و خارج را روح و روان. تا توانی مستمندان را ملجأ و پناه شو و دردمندان را مداوای گاه ناگاه. تا مشام کلّ بنفحه طيبّه محبت حقيقی و رحمانيت صميمی معطّر گردد. بهيچوجه نظر بقصور و فتور و غرور نفسی ننما بلکه توجّه بربّ غفور نما.

از بقای حيات حقيقی که حيات قلب است نه حيات جسد سئوال نموده بودی. اين عبد را ميدانی که بهيچوجه فرصت و مجال ندارد. لهذا مختصر بيان ميشود. فناء حيات جسد محتاج به بيان نه ظاهر و عيان است. امّا حيات قلب فيض شمس حقيقت است و ابديت از لوازم ذاتی آن ولی مرغان خاک را خبری از جهان پاک نه. تا ادراک کنند که حيات ابديه در جهان الهی بچه جلوه و روشنائيست ولی الظاهر عنوان الباطن بحسب ظاهر چون ملاحظه شود واضح و آشکار گردد که جواهر وجود در عالم جان و وجدان باقی و موجود.

زيرا قلوب احرار قبور ابرار است. هر چند از جهان آب و گِل غائبند ولی در جهان جان و دل حيّ و حاضر ملاحظه فرمائيد که هزاران ملوک جهانگير و رجال شهير از پيش آمدند و رفتند. لاتسمع لهم صوتاً و لاهمساً بکلّی فانی و نا بود گشتند. ولی نفوس ضعيفه با وجود آنکه در عين و انظار حقير بودند چون اقتباس نور هدايت از کوکب منير نمودند بر سرير اثير نشستند و تاج عزّت ابديّه بر سر نهادند و الی الآن انوار تقديسشان از افق رحمانيت درخشنده و تابان. پس ظاهر را عنوان باطن دان. و شهود را شاهد غيب.

و همچنين ملاحظه فرما که از شيئی معدوم اثر معلوم محال و ممتنع است چون آثار باقی و ظاهر بقای صاحب آثار محتوم و باهر قابل انکار نه ملاحظه نمائيد که حضرت مسيح صبيح مليح آثارش مانند انوار صبح ظاهر و آشکار است قابل انکار نيست چه سلطنت ابدّيه است که در اين همه قرون و اعصار باقی و برقرار است و ببقای حق ثابت و پايدار مختصر بيان شد شما پی بمفصّل بريد و امّا حديث المؤمن حيّ فی الدّارين واضح و آشکار است زيرا در اين جهان نيز روحانيان زنده اند و جسمانيان مرده و پژمرده هر چند زندگی خاکی دارند ولی از جان پاک محروم و در کنار زيرا حيات همجی ممات است و زندگی حيوانی اضغاث و احلام ليس له ثبات. اين نشئه اولای ايشان است. و امّا فی النّشئة الاخری فليس لهم نصيب من ملکوت الابهی و امّا نفوس رحمانی که آيت عزت ربانی هستند مانند شعاع راجع بشمس حقيقتند و قوّه بصيرت کاشف اين حقيقت است.

اميدوارم که بعون و عنايت حضرت احديت مشاهده آن مراتب را بعين يقين بنمائی و بحق. اليقين رسی. و اگر وجود منتهی باين حيات فانی باشد بکلی از نتيجه ساقط و هذيان صرف و عدم به از آنست. چگونه ميشود که حقايق سير در مراتب کند و نهايت معارجش اين باشد که در اين جهان هموم و غموم آيد و از کام دل و راحت جان محروم اين نهايت منازل و غايت مراحل گردد. يا اسفا علی الانسان ان کان خاتمة المطاف هذه الدّار الّتی هی مرکز المحن و الآ لام و انّ اللّه اجلّ من ذلک و ليس فی الامکان ابدع ممّا کان و عليک التّحيّة و الثّناء ع ع



1. جناب عین الحکماء علیه بهآءاللّه الابهی [↑](#footnote-ref-1)